

شرایط اقلیمی و ژئوپلتیک، تقدیرهای تاریخی و ماهیت نوسازی روسی

جهانگیر کرمی^۱

رقیه کرامتی نیا^۲

انسان از بدو خلقت در تعامل با محیط زندگی و جغرافیای زیستی خود بوده و ضمن آنکه بر آن تأثیر گذاشته، پیوسته از آن تأثیر پذیرفته است. همچنین وجود جغرافیای متنوع با ویژگی‌های خاص طبیعی و اقلیمی در نقاط گوناگون جهان تاریخ متفاوتی را رقم زده است. اگرچه پیشرفت علم و فناوری به مرور از تأثیرات محیط جغرافیایی بر زندگی انسان کاسته، اما این عامل هیچ‌گاه از بین نرفته است. در واقع، شرایط اقلیمی، موقعیت جغرافیایی و وقایع تاریخی در پیدایش تمدن‌ها و توسعه آنها نقش مهمی ایفا می‌نمایند و بر چگونگی نوسازی بعدی آنها تأثیر به‌سزایی خواهند گذاشت؛ به طوری که غالباً تمدن‌های پیشرفته، از شرایط اقلیمی و موقعیت جغرافیایی مطلوبی برخوردار بوده‌اند.

این نوشتار به بررسی تأثیر ویژگی‌های تاریخی و جغرافیایی بر ماهیت الگوهای توسعه و نوسازی در روسیه می‌پردازد تا ضمن پاسخ دادن به این پرسش اصلی که عوامل تاریخی و جغرافیایی چگونه توسعه و نوسازی روسیه را متأثر ساخته‌اند؟ با شناسایی و واکاوی جداگانه عوامل تاریخی و جغرافیایی، فرضیه تمایز اجتناب‌ناپذیر ماهیت الگوهای توسعه و نوسازی روسی از الگوهای توسعه غربی را اثبات نماید. بنابراین با توجه به ماهیت موضوع روش تحقیق در این مقاله توصیفی-تحلیلی است و برای اجرای آن از روش کتابخانه‌ای (فضای مجازی و واقعی) استفاده شده است.

واژگان کلیدی: توسعه و نوسازی، عوامل تاریخی، شرایط جغرافیایی، اقتدارگرایی و

توسعه تجهیزی.

Email: jkarami@ut.ac.ir

^۱ دانشیار دانشگاه تهران، تهران، ایران.

^۲ دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته مطالعات روسیه، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

Email: rkeramatinia@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۳/۶/۲۱، تاریخ پذیرش: ۹۳/۹/۱۲

مقدمه

در سال‌های ریاست جمهوری مدودیف (۲۰۰۸-۲۰۱۲)، یکی از پرکاربردترین مفاهیم از سوی ایشان اصطلاح نوسازی بود. نوسازی از نگاه دولتمردان روسیه با نمادهایی چون شهرک اسکلکوا^۱ و سفر مستقیم رئیس جمهور فدراسیون روسیه به دره‌ی سیلیکون^۲ در امریکا (مرکز ابداعات و اختراعات امریکا) تلاش برای حل مشکلات با غرب و فراهم‌سازی سرمایه‌گذاری در روسیه مشخص می‌شد. اگرچه این تلاش‌ها با بازگشت پوتین و بحران اوکراین ناکام ماند، اما موضوع و تجربه نوسازی دولت در روسیه امر جدیدی نیست و از سده ۱۸ تا امروز یکی از موضوعات مهمی است که بسیاری از تحلیلگران مسائل سیاسی و اقتصادی در مورد آن اندیشیده و نوشته‌اند. در این رابطه به نقش دولتمردانی چون پتر کبیر، کاترین کبیر، الکساندر دوم و یا استالین و نیز مؤلفه‌های اقتصادی و فرهنگی توجه شده است؛ اما نگاه به این مقوله از منظر عناصر تاریخی و جغرافیایی نیز موضوعی است که اگرچه کمتر، اما مورد توجه بوده است.

بی‌شک وقایع و رویدادهای تاریخی در بستری جغرافیایی حادث شده‌اند؛ لذا می‌توان گفت تاریخ در بستر جغرافیا روی می‌دهد، جغرافیا نیز طی زمان دستخوش تغییر و دگرگونی می‌شود در این میان، بازیگر مؤثر این میدان انسان است که در قلمرو زیستی خود طی تاریخ در پی کسب قدرت و استیلاجویی برمی‌آید و از اینجا است که مؤلفه‌های ژئوپلیتیک هویت‌یافته و مناسبات ملل و جوامع انسانی در دایره منافع گره‌خورده با محیط جغرافیایی، سیاست و قدرت شکل می‌گیرد. بنابراین هر ملت و جامعه‌ای با توجه به موقعیت جغرافیایی خود، تاریخ متفاوتی را پشت سر نهاده و با شرایط و ژئوپلیتیک خاصی مواجه بوده است. در واقع، مسائل تاریخی، سیاسی، اجتماعی و حتی فرهنگی و اقتصادی هر ناحیه و سرزمینی، معلول موقعیت جغرافیایی آن بوده است. این تفاوت‌ها و تمایزهای خاص در جغرافیا، تاریخ و شرایط ژئوپلیتیک به الگوهای خاص و منحصر به فردی از توسعه و نوسازی در جوامع و ملل گوناگون بشری انجامیده است.

روسیه نیز در روند تحول دولت‌سازی، مراحل گوناگونی از توسعه نهادی و سازمانی را پشت سر گذاشته و با سرنوشت متفاوتی نسبت به سایر جوامع و دولت‌ها روبه‌رو شده است.

^۱. Сколково

^۲. Silicon

دوران روس کی‌یفی^۱، حاکمیت تاتارها، تزار مسکوی، دوران پتر و عصر امپراطوری، شوروی کمونیستی و سرانجام روسیه جدید پسا شوروی. لیکن در این مطالعه ماهیت الگوهای توسعه نوسازی در روسیه با توجه به عوامل تاریخی و جغرافیایی موجود در این کشور مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت. بسیاری از تحلیلگران بر این باور هستند که طی دوره روس کی‌یفی، روسیه مثل پس از آن، کشوری نیمه آسیایی نبود، بلکه دولتی کاملاً اروپایی بود. کدروف^۲ در مقاله خود تحت عنوان «اقتصاد روسیه در اروپا و جهان: گذشته، حال، آینده»^۳، بر اساس برآوردهای کنونی، سرانه تولید ناخالص داخلی روس کی‌یفی را در کل، منطبق با سطح کشورهای اروپایی می‌داند. وی همچنین، شواهد دیگری را دال بر اروپایی بودن روس کی‌یفی می‌آورد. از جمله ازدواج یاروسلاو حکیم^۴ (۱۰۱۹-۱۰۵۴) با دختر پادشاه سوئد؛ ازدواج پسران وی با دختران امپراطوری بیزانس، پادشاه لهستان و آلمان و اینکه، دختران نیز، ملکه فرانسه، نروژ و مجارستان شدند. با فروپاشی روس کی‌یفی و پس از اشغال سرزمین شاهزادگان روس توسط تاتارهای مغول، روسیه ناگهان از غرب به شرق روی برگرداند و شروع به شکل‌دهی اقتصادی با «الگوی آسیایی و منزوی»^۵ نمود، حال آنکه در اروپای غربی رشد سریع روابط پولی-کالایی، صنایع دستی، محصولات کشاورزی و رقابت آغاز شده بود (Кудров, 2011: 21-22). پس از اتحاد شاهزادگان مسکو و ایجاد دولت مسکوی^۶، پیروزی روس‌ها بر مغول‌ها میسر گشت و با پایان دادن به سیطره^۷ ۲۴۰ ساله آنها، دوره جدیدی در تاریخ سرزمین روسیه ورق خورد و شرایط جدیدی در روند توسعه اجتماعی سیاسی آن پیش آمد. روندی که با روی کار آمدن پتر کبیر و در نتیجه سیاست‌های اجباری وی به منظور «غربی‌سازی» یا «اروپایی‌شدن» به جهشی در فرآیند توسعه و نوسازی روسیه تبدیل شد. به این ترتیب روسیه، قدم در مسیری گذاشت که نوسازی در آن نه تنها مرتبط با تأثیر و نفوذ الگوهای غربی بود، بلکه با خصوصیات تمدنی ویژه خود همراه گردیده است.

^۱ Киевской Руси

^۲ Кудров

^۳ Экономика России в Европе и Мире: Прошлое, Настоящее и Будущее

^۴ Ярослав Мудрый

^۵ Азиатская и Изоляционитская Модель

^۶ Московское Государство

^۷ (1240-1480)

در این نوشتار سعی شده است در پاسخ به این پرسش که ویژگی‌های تاریخی و جغرافیایی روسیه چه تأثیری بر ماهیت الگوی توسعه و نوسازی در آن نهاده‌اند؟ ضمن شناسایی عوامل تاریخی و جغرافیایی مؤثر بر توسعه و نوسازی روسیه به بررسی این فرضیه بپردازد که با وجود خصلت‌های تاریخی و جغرافیایی ارائه شده، ماهیت الگوهای توسعه و نوسازی روسی از الگوهای ارائه شده در غرب متفاوت است و به بیانی دیگر تمدن روسی نمی‌تواند به عنوان تمدن غربی توسعه یابد. همچنین این مقاله، پژوهشی توصیفی-تحلیلی است که از روش کتابخانه‌ای و با استناد به منابع و داده‌های روسی و فارسی برای بررسی موضوع مورد مطالعه استفاده کرده است.

چارچوب نظری: نوسازی بر بستر تاریخ و جغرافیا

از سده پانزدهم میلادی با تحول اساسی در بنیادهای اقتصادی جهان و تحول تدریجی جوامع اروپایی، عصر جدیدی رقم خورد که ساختارها و نظامات اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، زمین‌داری، کلیسایی و امپراتوری را به چالش طلبید. در آن دوران مفاهیمی چون پیشرفت و تحول و تکامل و توسعه و نوسازی به چارچوب نظری و گفتمان حاکم بر اندیشه جهانی تبدیل شد و این موضوع برای بسیاری از اندیشمندان جوامع مختلف به عنوان یک دغدغه اساسی مطرح شد که چگونه می‌توان جامعه خود را نوسازی نمود و چه عواملی بر تسریع این روند تأثیر دارند. در سطح کلان نیز اندیشمندان مختلف به مقایسه وضعیت جوامع و دولت‌ها و تحلیل عوامل و عناصر دخیل در توسعه و پیشرفت و نوسازی روی آوردند.

از جمله مفاهیم برآمده از آن روند تاریخی مفهوم نوسازی است که از میانه‌های سده بیستم به یک موضوع مهم برای نظریه‌پردازی تبدیل شد. به طور کلی می‌توان نوسازی را «روندی مبتنی بر بهره‌برداری خردمندان از منابع و با هدف ایجاد جامعه نو» تعریف کرد (عالم، ۱۳۷۸: ۱۰۹). نوسازی ایجاد تغییراتی در تلقیات فردی، رفتار اجتماعی، اقتصاد و سیاست و به طور کلی هر جا سخن از تغییراتی به میان آید که در رفتار فردی و اجتماعی و اقتصاد و سیاست جامعه مؤثر باشد، منظور از آن، نوسازی است (آقابخشی، ۱۳۷۴: ۲۱۰). اما این تغییرات و دگرگونی‌ها در پیکره‌های خاص جغرافیایی ناگهانی و یکباره نیست و در بستر زمان اتفاق می‌افتد. یعنی آنچه ما از آن تحت عنوان تاریخ می‌شناسیم. در این بین، صاحب نظران این حوزه از گسترش روند شهرنشینی، صنعتی شدن، تخصصی شدن مشاغل و

افزایش سطح تحصیلات، توسعه اقتصادی و پیدایش دموکراسی و... به عنوان عناصر نوسازی یاد کرده و در باب آن نظریه‌پردازی نموده‌اند که در بحث بعدی به آن می‌پردازیم.

الف) نظریه‌های نوسازی

حاصل مطالعات گسترده‌ای که از نیمه دوم سده پیش بر روی مفهوم نوسازی انجام شده نشان از مجموعه‌ای متنوع از نظریه‌های توسعه، عقب‌ماندگی، وابستگی و نووابستگی دارد و می‌توان تمامی این نظریه‌ها را در سه دسته کلی نظریه‌های غربی (لیبرالیستی، کمونیستی و جهان سومی) تقسیم کرد. ولی امروزه به طور عمده از دو نگرش کلان نظریه‌های نوسازی و پسانوسازی یاد می‌شود.

در این میان شاید نظریه روستو^۱ نمونه مثال خوبی برای نظریه‌های غربی نوسازی باشد. روستو در نظریه خود الگوی سرمایه‌داری را مطرح کرد که بر این فرض بنا گردیده که چنین الگویی به طور یکسان در دسترس هر جامعه‌ای است. از نگاه روستو رشد اقتصادی قابل توجه و مستمر رخ نخواهد داد، مگر اینکه که یک دوره دگرگونی-پیش‌شرط‌های جهش- رخ داده باشد. این دگرگونی شامل تغییرات در ارزش‌ها، نهادهای اقتصادی و در بهره‌برداری از مواد خام و توسعه یک زیرساختار حمل و نقل و ارتباطات و یک اقتدار سیاسی مؤثر و متمرکز است. تنها در آن هنگام است که می‌توان گفت جامعه به مرحله «جهش^۲» رسیده است. دسته بعدی، نظریه‌های چپ و کمونیستی یا نظریه وابستگی هستند؛ این نظریه‌ها این ادعا را طرح نموده‌اند که توسعه نیافتگی مرحله‌ای در راه رسیدن به جامعه سرمایه‌داری نیست، بلکه شرط یا نشانه سلطه سرمایه‌داری است و بنابراین جوامع صنعتی پیشرفته مسئول توسعه نیافتگی اقتصادی و سیاسی جهان سوم هستند. با توجه به این امر در ابتدا نقد مارکسیستی نظریه توسعه و نوسازی مطرح نبود، بلکه تصدیق این واقعیت بود که چگونه سرمایه‌داری جهان را دگرگون کرده و تا اندازه زیادی بر اقتصاد جهانی مسلط گردیده است (راش، ۱۳۹۳). در عین حال، چنین دیدگاهی بسیار به دیدگاه مارکسیستی و نویسندگانی مانند والرشتاین نزدیک می‌باشد. از این نگاه نوسازی صرفاً با قطع دست نظام سلطه حاصل می‌شود و تنها یک راه هم بیشتر ندارد و آن راه سوسیالیستی است.

^۱. Whitman Rostow

^۲. Take-off

نظریه‌های جهان‌سومی یا وابستگی جدید که برگرفته از تجربیات کشورهای تازه توسعه‌یافته در شرق آسیا و امریکای لاتین است ضمن قبول نقش سلطه و استعمار در استثمار جوامع جهان‌سومی بر این باور است که راه حل غلبه بر عقب‌ماندگی نه مبارزه با سلطه، بلکه بهره‌گیری از شرایط داخلی و منطقه‌ای و جهانی موجود و در ارتباط با بازارهای جهانی از طرف دولتمردان خردمند و سیاست‌های گزینشی و معقول در جهت نوسازی و توسعه ملی است. ناکامی تجربه‌ی کمونیستی و موفقیت تجربه چین، هند، برزیل، مالزی، ترکیه و بسیاری از دولت‌های دیگر موجب شده است تا این مکتب در سه دهه اخیر به گفتمان غالب برای توسعه و نوسازی تبدیل شود (همان).

همچنان که گفته شد در نظریه‌های نوسازی ما با دو نگرش کلان (نوسازی و پسانوسازی) روبه‌رو هستیم. در نگرش نخست بر یکتایی مسیر نوسازی و روند خطی و کمابیش مشابه آن تأکید می‌شود که در چارچوب نظریه‌های لیبرالیستی غرب تا دهه ۷۰ میلادی و نیز مکتب وابستگی مورد توجه بود که امروزه امری پذیرفتنی نیستند. در نگرش دوم که به مطالعات پسانوسازی موسوم است از اهمیت عقلانیت اقتصادی محض کاسته شده و بر اهمیت نسبی فرهنگ و مؤلفه‌های تاریخی و هویتی تأکید شده است (اینگلهارت، ۱۳۹۰). همچنین «در شرایط پسامدرن ما نمی‌توانیم تجربه کشورهای مختلف را با یکدیگر مقایسه کنیم. به این دلیل پسامدرنیست‌ها در مقابل یکسان‌انگاری مدرنیستی بر یکتایی تاریخی تمدن‌ها تأکید دارند» (بشیریه، ۱۳۷۴). در واقع در مطالعات جدید نوسازی یا پسانوسازی، امکان همزیستی سنت و تجدد و حتی امتزاج آنها وجود دارد. از این منظر سنت نه تنها مانع توسعه نیست، بلکه در این راستا نقش مثبت و سازنده‌ای ایفا می‌کند، همچنین امکان سپری کردن مسیر خاص هر کشوری پذیرفته می‌شود و سرانجام اینکه نقش محیط و عوامل خارجی نیز لحاظ می‌گردد (فیاض، ۱۳۸۹: ۲۳). از این نگاه پیچیدگی رفتار انسان‌ها و تأثیرپذیری آنها از عوامل گوناگون و در سطوح مختلف ما را مکلف به فهم پیچیده‌تر مفاهیمی چون نوسازی می‌کند. در چارچوب مکتب پسانوسازی بر خصوصیات فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی یک جامعه و شکل نظام سیاسی و اقتصادی آن در گذر تاریخ توجه می‌شود.

ب) جغرافیا و نوسازی

از جمله نظریه‌هایی که می‌تواند در باب تأثیر شرایط اقلیمی و ژئوپلتیک بر نوسازی مورد توجه قرار گیرد، نظریه جبر جغرافیایی^۱ است که بر تأثیر قاطع محیط بر زندگی انسان تأکید دارد. با این حال لازم به یادآوری است، اگرچه این نظریه برای شناخت تأثیر محیط زندگی و شرایط طبیعی بر زندگی انسان، کارآمد بود و به خصوص در قرن نوزده میلادی در حوزه مسائل سیاسی به نظریه مسلطی تبدیل شد، تا جایی که زمینه را برای رشد و گسترش مقاصد استعماری و به روز قدرت‌های امپریالیستی هموار نمود، اما به مرور با پیشرفت علم و فناوری ارزش محوری و مسلط خود را از دست داد و با منتقدانی مواجه شد. بنابراین آنچه در این مطالعه مورد بررسی قرار گرفته اصرار و تأکید بر اعتقاد به جبرگرایی^۲ و جبر جغرافیایی نیست، بلکه باید گفت با وجود ادعان به توانایی‌های بشر و قدرت نقش‌آفرینی وی بر تغییر و دگرگونی در پهنه زیستی خود، نمی‌توان واقعیت‌های تاریخی را که مؤید تأثیر شرایط اقلیمی و ژئوپلتیک بر ابعاد گوناگون زندگی انسان از جمله روند و چگونگی توسعه و نوسازی جوامع انسانی است، نادیده انگاشت. نخستین کسی که جبر محیطی را به کار برد، باکل^۳ بود و پس از وی فردریک راتزل^۴، تحت تأثیر افکار هگل^۵ و شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی زمان خود، جبر جدید جغرافیایی را ارائه داد (نگارش، ۱۳۷۴: ۵۴).

جبرگرایی یا جبر جغرافیایی، «نظریه‌ای است که در آن شرایط محیط طبیعی، اساس قانون علی محسوب می‌شود به طوری که عوامل محیطی بر فعالیت و تصمیم‌گیری‌ها، الگوهای زندگی و رفتارهای انسانی، مسلط می‌گردد و شرایط خود را به صورت گسترده بر مردم تحمیل می‌کند» (کاوندی، شاددل، ۱۳۹۲: ۸۸). در واقع پیروان جبر جغرافیایی، ظهور و شکوفایی تمدن‌های بشری، کشاورزی پررونق بر اثر حاصلخیزی خاک و رودخانه‌های پرآب، حمله اقوام و قبایل به یکدیگر به خاطر قحطی و گرسنگی، خسارات مادی بر اثر سیل، طوفان و خشک‌سالی، پیدایش کانون‌های جدید فرهنگی، میزان مرگ و میر و شیوع بیماری،

^۱. Geographical Determinism

^۲. Determinism

^۳. Henry Thomas Buckle

^۴. Fredrich Ratzel

^۵. Georg Wilhelm Friedrich Hegel

پراکندگی جمعیت و شکل‌گیری واحه‌های جمعیتی را به جبر عوامل محیطی و شرایط جغرافیایی نسبت می‌دهند.

السورث هانتینگتون^۱ نیز ضمن مؤثر دانستن شرایط آب و هوایی در فعالیت‌های انسانی به وجود رابطه‌هایی بین تغییرات آب و هوا و حمله اقوام وحشی، ترقی و پیشرفت ملت‌ها، فعالیت‌های فکری و تمدن‌های انسانی اشاره می‌نماید (نگارش، ۱۳۷۴: ۶۳). راتزل نیز در توجیه طرز تفکر جغرافیایی خود به پیدایش تمدن در سواحل حاصلخیز رودخانه‌های بزرگی همچون نیل، کنگ، هوانگهو، یانگ تسه، دجله و فرات، پو، دانوب، الب، تایمز، اشاره می‌کند (شکوئی، ۱۳۸۷: ۷۳).

برژینسکی^۲ (۱۹۸۶) به پیوند نزدیک بین جغرافیا و قدرت سیاسی، بین سرزمین و مردم و بین انگیزه‌های تاریخی و اولویت‌های ژئوپلیتیک خاطرنشان می‌کند (حسین‌پور پویان، ۱۳۹۲: ۱۶۳). همچنین «آندره زیگفرد^۳» می‌گوید، «اقلیم اروپا، اقلیمی است معتدل و بحری و هرگز حالت قهاری بری را ندارد؛ اقلیم نیم فصل‌های طولانی است؛ نه آدمی را سخت تحریک می‌کند و نه از حس و حرکت می‌اندازد، بلکه او را به کار ساماندار و به اندازه‌ها می‌دارد و از کار نتایجی به دست می‌آید که از پیش می‌توان آنها را حساب کرد. در چنین محیطی، ارتباط میان آدمی و طبیعتی که در آن بسر می‌برد، وجود پیدا می‌کند و اروپا بی‌شک در میان قاره‌های زمین تنها قاره‌ای است که چنین است» (نگارش، ۱۳۷۴: ۵۹). در واقع، وی بدین گونه اقلیم معتدل اروپا را به عنوان عامل اصلی کاردانی مردم این سرزمین و در نتیجه پیشرفت و ترقی آن و ارائه الگوی بی‌بدیلی از توسعه و نوسازی اروپایی معرفی کرده است.

ج) تاریخ و نوسازی

توماس باکل^۴ در تاثیرگذاری جغرافیا بر روندهای تاریخی می‌گوید، «آب و هوا، خاک و غذا بر تاریخ حیات هر قوم مؤثر بوده است» (همان: ۶۴). گوتفرد هردر^۵ یکی از فیلسوفان

^۱. Ellsworth Huntington

^۲. Brzezinski, Z. (1986), GAME PLAN A Geostrategic Framework for the Conduct of the U.S.-Soviet Contest, Boston/New York: The Atlantic Monthly Press

^۳. Andre Siegfried

^۴. Thomas Buckle

^۵. J.G.Von Herder(1744-1803)

آلمانی نیز عقیده داشت، هر ملتی تاریخ و خط تکامل خاص خویش را دارد که شکل آن از پیش در مواهب فطری آن قوم و نیز در روابط آن با محیط طبیعی تعیین شده است (کاوندی و شاددل، ۱۳۹۲: ۹۲). حسین شکوئی نیز در کتاب شناخت و فلسفه جغرافیا تعریفی از جبر جغرافیایی ارائه کرده است (شکوئی، ۱۳۸۷: ۶۹) که بر اساس تعریف وی و مؤلفه‌های اساسی این مقاله به طور کلی می‌توان گفت، جبر جغرافیایی تأثیر عوامل محیط طبیعی در هر گوشه‌ای از جهان (یعنی جغرافیا) و در هر دوره‌ای از زمان (یعنی تاریخ) با توجه به شکل و نوع تمدن و فرهنگ انسانی (یا به عبارتی الگوی توسعه و نوسازی) تفاوت‌های روشنی را بیان می‌دارد و به عبارت ساده‌تر اثرات عوامل محیط طبیعی در هر زمان و در هر مکان تغییرپذیر است.

از این تمهید نظری کوتاه می‌توان دریافت که با وجود نقش و اهمیت عناصر اقتصادی و سیاسی در روند نوسازی، اما در نهایت امر نوسازی در یک سرزمین و یک ملت رابطه‌ای مستقیم با عناصر جغرافیایی و تاریخی دارد؛ در ادامه این مطالعه به بررسی این عناصر در روسیه و تأثیر آن بر ماهیت نوسازی در این کشور می‌پردازد.

شرایط جغرافیایی و ژئوپلیتیک روسیه

الف) شرایط اقلیمی روسیه

ورنادسکی^۱ ضمن بررسی نقش محیط جغرافیایی بر تاریخ روسیه می‌نویسد، «تمامی تمدن‌ها تا حدی در نتیجه عوامل جغرافیایی ظهور می‌یابند، اما تاریخ از تأثیر جغرافیا بر فرهنگ، نمونه بهتری از توسعه تاریخی مردم روسیه ارائه نمی‌دهد». در تاریخ روسیه عامل طبیعی و جغرافیایی به عنوان یک ساختار موجود در مقوله «طولانی و دراز مدت بودن^۲» عمل می‌کند چراکه دگرگونی و تغییرات در محیط جغرافیایی، یک فرآیند طولانی مدت است. مهم‌ترین شرایط طبیعت - توپوگرافی (شکل پستی و بلندی‌های زمین) و آب و هوا - در سرزمین روسیه در معرض تغییرات عمده قرار نداشته و تغییرات مهم در محیط زیست به ۱۰-۱۲ هزار سال قبل از میلاد (یعنی عصر یخبندان) مربوط می‌شوند و پس از آن به تدریج نوعی شرایط طبیعی و آب و هوایی پیش‌آمده که تا امروز جنبه اصلی خود را حفظ کرده

^۱ . Г.В. Вернадский

^۲ . Длительной Временной Протяженности

است (Ельчанинов, 2007: 12-13). شرایط و محیط جغرافیایی به ویژه در مراحل اولیه توسعه جوامع از نقش بسیار مهمی برخوردار است؛ چراکه فعالیت‌های حیاتی انسان ارتباط تنگاتنگی با شرایط طبیعی و آب و هوایی دارد. در واقع، شرایط و محیط جغرافیایی اثر عمیقی در اقتصاد، سیاست و تاریخ یک گروه قومی خاص می‌گذارند. البته این اثرات گوناگون ولی نسبی است زیرا انسان‌ها نه تنها قادر هستند خود را با طبیعت وفق دهند، بلکه می‌توانند به طور فعال منابع آن را با نیازهای خود تنظیم نمایند.

عوامل طبیعی در صورتی که موقعیت جغرافیایی، شرایط خاک و وضعیت آب و هوایی مطلوب باشند، می‌توانند توسعه جامعه را سرعت بخشند. شرایط جغرافیایی غیرعادی نیز می‌تواند بر ماهیت و سرعت توسعه جامعه تأثیر سوء بگذارد. روسیه همواره با مشکلات جدی در فضای جغرافیایی خود مواجه بوده است. در قرن گذشته، رکیو^۱، جغرافیدان و جامعه‌شناس فرانسوی در اثر خود «زمین و مردم، جغرافیای جهانی^۲»، عامل «منطقه مؤثر^۳»، یعنی محیط طبیعی مناسب برای زندگی انسان را بدین صورت مشخص نمود؛ ارتفاع از سطح دریا کمتر از ۲۰۰۰ متر و درجه حرارت سالانه (به طور متوسط) کمتر از منهای دو درجه سانتی‌گراد. تجربه تاریخ جهانی نیز مؤید آن است که تنها در منطقه مؤثر امکان فعالیت نسبتاً مساعد برای انسان وجود دارد. در روسیه، بیش از دو سوم اراضی (۱۱,۵۷ میلیون کیلومتر مربع از ۱۷,۰۸ میلیون کیلومتر مربع) برای سکونت دائم انسان به جز برای گروه بسیار کوچکی از جمعیت بومی که به آرامی طی هزاران سال با شرایط سخت خو گرفته‌اند مناسب نیست (Ельчанинов, 2007: 12-13). در روسیه باستثنای مواردی خاص، فصل بهار بسیار کوتاه و تقریباً پاییز وجود ندارد و به جای آن حرارت شدید و ناگهانی پس از سرمای سخت بعد از آفتاب سوزان دیده می‌شود. جلگه روسیه هیچگاه آب و هوای ملایمی به خود ندیده و از دیگر سو درجه حرارت استپ‌های اورنبورگ^۴ بالاست (شانی‌نوف، ۱۳۵۷: ۴) بنابراین تنوع فوق‌العاده و تغییرات ناگهانی در اوضاع طبیعی از جمله ویژگی‌های اقلیمی روسیه است.

^۱ Э. Реклю

^۲ Земля и люди. Всеобщая География

^۳ Эффективная Территория

^۴ Оренбург

از نظر شرایط طبیعی و آب و هوایی (نباتات، مرغوبیت خاک، آب و هوا و رسوبات) روسیه مرکزی به مرکزیت مسکو که تشکیل‌دهنده هسته تاریخی دولت روسی است، مکان بسیار نامساعدی برای کشاورزی بود (خصوصاً روسیه مرکزی چراکه حوزه ولگا در قرن ۱۶م. به روسیه ملحق شد، کریمه و ترکستان نیز در قرون ۱۸م. و ۱۹م.). در روسیه دوره کشت و برداشت محصول نیز بیش از حد کوتاه بود (معمولاً چهار الی پنج ماه از سال، برخلاف اروپای غربی که هشت الی نه ماه به طول می‌انجامید). همچنین، دهقان روسی مجبور بود دام و چهارپایان را دو ماه بیشتر از دهقان غربی در آخور نگه دارد. پیامد چنین شرایط طبیعی و آب و هوایی، محصول‌دهی پایین و کیفیت پایین دام و چهارپایان بود. به نظر کارشناسان، زراعت در روسیه خصوصاً در فصل بهار، اشتغال مناسبی نبود. ضمناً، شرایط طبیعی و آب و هوایی عامل استواری و پایداری آبشین‌ها^۱ (جوامع کوچک انسانی) بود که بقای توده اصلی دهقانان را تضمین می‌کرد و انگیزه‌ای برای آبادانی و استعمار زمین‌های مجاور به وجود می‌آورد همچنین، این شیوه زندگی، زمینه شکل‌گیری حاکمیت دولتی شدید را فراهم می‌نمود (Фомина, 2003). لذا در تاریخ روسیه عنصر اضطراری و غیر عادی بودن شرایط آب و هوایی همواره تأثیرگذار بوده است.

برای اولین بار در علوم قبل از انقلاب روسیه در آثار مورخانی مثل سالاووف^۲ و کلوچوسکی^۳ و جغرافیدان مچنیکوف^۴ به مسئله روابط علت و معلولی بین محیط زیست و ویژگی‌های فعالیت اقتصادی و ماهیت دولت در روسیه پرداخته شد و ارتباط بی‌قید و شرط آنها مورد اشاره قرار گرفت. به عقیده سالاووف^۵، سه عامل تأثیر خاصی بر زندگی مردم می‌گذارند؛ «طبیعت کشور، یعنی جایی که در آن زندگی می‌کنند. ماهیت قبیله‌ای که به آن تعلق دارند و در نهایت وقایع خارجی و تأثیراتی که از مردمان پیرامون می‌پذیرند» (Морозов, 2011: 176). طبق نظر شانی‌نوف^۶، سرمایه سخت روسیه مسکنی برای فعالیت‌های پنهانی است که بعضی از طبایع خشن را نرم و ملایم می‌کند ولی گاهی تکاهل و تن‌آسایی را در زیر سرپوش خود می‌پروراند. تابستان‌های کوتاه به اندازه کافی

^۱ Общины

^۲ С.М. Соловьёв

^۳ В.О. Ключевский

^۴ Л.И. Мечникова

^۵ Соловьёв С.

^۶ Chaninov, Brian, Nikolai

می‌تواند جسم و روح انسانی را به طور کامل گرم و ملایم نگاهدارد و به همین مناسبت است که در تمدن روسی شگفتگی تام و تمام وجود ندارد ولی به عکس یکنواخت بودن وضع جغرافیایی در تمام ارکان وجود و زندگی او از قدیم‌الایام اثر گذاشته و زندگی اجتماعی و سیاسی وی را به حال رکود درآورده است (شانی‌نوف، ۱۳۵۷: ۴-۵). شرایط آب و هوایی علاوه بر اثرگذاری بر فعالیت اقتصادی بر فرهنگ سیاسی مردم نیز مؤثر بوده و در ادبیات تاریخی و فلسفی روسی توضیحاتی مربوط به ویژگی‌های فرهنگ سیاسی روسیه متأثر از عوامل آب و هوایی و جغرافیایی وجود دارد.

بردیایف^۱ در فواصل گوناگون اثر خود به نام «ریشه‌های کمونیسم روسی و مفهوم آن»^۲ بسیاری از خصالت‌های متضاد روس‌ها از جمله بشردوستی و سنگدلی، اقتدارگرایی و آنارشیزم (هرج و مرج طلبی)، شیفتگی برای آزادی و احساس وابستگی، شووینیسم (وطن‌پرستی افراطی) و انترناسیونالیسم (جهان‌شمول و عام بودن طبع روس‌ها)، ریاضت‌طلبی و لذت‌جویی را بیان کرده و با دخیل دانستن شرایط آب و هوایی و زیستی بر روحیات انسان، به توجیه این دوگانگی «روح روسی»^۳ می‌پردازد (Бердяев, 1990).

به طور کلی تمام کشور پهناور روسیه مجموعه عظیمی را تشکیل می‌دهد که بدون وجود پستی و بلندی‌های زیاد بر روی خود فشرده شده و آن را با ساختمان طبیعی و عمومی سایر قسمت‌های اروپا متفاوت و متمایز می‌کند. از طرف دیگر جریان‌های آب گرمی که قسمت اعظم سواحل اروپا را در برمی‌گیرد، فقط در یک منطقه و آن هم در شمالی‌ترین نقاط روسیه، مشاهده می‌شود و به همین مناسبت این کشور را به صورت سرزمین خاصی با زمستان‌های طولانی و سرد و تابستان‌های کوتاه ولی سوزان درآورده است (شانی‌نوف، ۱۳۵۷: ۳). بر اساس آنچه که گفته شد می‌توان مهم‌ترین شرایط ژئوپلیتیک روسیه را به شرح زیر مورد بررسی قرار داد:

ب) آسیب‌پذیری مرزها

در روسیه اراضی پست ساحل شرقی رود ولگا و بوت‌ه‌زار (استپ) و یکنواخت بودن مناطق جنوبی از زمان‌های بسیار دور مهاجرت اقوام و هجوم و رفت و آمدها را به‌رغم وجود

^۱ . Бердяев Н.А.(1990)

^۲ . Истоки и Смысл Русского Коммунизма

^۳ . Русская Душа

رودهای عظیم و نیز وجود جنگل‌های انبوه و موخس مناطق شمالی سهل و آسان کرده است. تنها مانع، وجود باتلاق‌های مناطق مرکزی و غربی بود که می‌توانست سدی در برابر پیشرفت مهاجرین بکشد. ولی از زمان‌های بسیار دور با مسکونی شدن روسیه باتلاق‌ها و دریاچه‌ها که مانند جزایر کوچکی در سراسر این سرزمین پراکنده هستند و بهترین وسیله ارتباطی را تشکیل می‌دهند، نتوانستند مانعی در برابر پیشرفت مهاجرت اقوام فراهم آورد (شانی‌نوف، ۱۳۵۷: ۳-۴). علاوه بر این به علت مرزهای محافظت‌نشده توسط موانع طبیعی (دریاها و رشته کوه‌ها) همواره، شرایط سیاسی نامطلوب بوده است. در نتیجه، روسیه طی تاریخ خود در معرض حملات متعدد از غرب (لهستان، سوئد، آلمان، فرانسه) و شرق (کوچ‌نشینان) قرار داشته است. باز بودن مرزها ایجاد و برخورداری از یک ارتش بزرگ را می‌طلبد که این هم به معنای افزایش نقش دولت بود (Фомина, 2003)؛ لذا هزینه بخش عمده‌ای از نیرو و امکانات در جهت حفظ مرزها و قدرت سیاسی ضرورت داشت.

ج) پراکندگی جمعیت

در کل، شرایط ژئوپلیتیک نقش مهمی در شکل‌دهی مدنیت و تمدن ایفا می‌نمایند. در این میان تمرکز و تراکم جمعیت مقوله بسیار مهمی به شمار می‌آید. روسیه از مناطق وسیع با تراکم کم جمعیت برخوردار است که تشدید کنترل بر جامعه از جانب دولت را (از طریق حقوق سرواژی و سازوکار سیستم طبقاتی) تقویت می‌کرد (Фомина, 2003). این مقوله هنوز هم در ارتباط با روسیه موضوع بسیار شاخصی است. در واقع در روسیه ما با پراکندگی جمعیتی خاصی مواجه هستیم که از منطقه موثر ملی روسیه (از مرزهای بالتیک تا کوه‌های اورال) با بیشترین جمعیت و مرکز تحولات تاریخی، سیاسی و نظامی روسیه تا سرزمین شرقی روسیه در جمهوری یاکوتیا^۱ به وسعت شبه قاره هند با تراکم جمعیتی بسیار اندک، جمعیتی کمتر از یکی میلیون نفر را در خود جای داده است.

همچنین بر اساس تازه‌ترین داده‌های آماری در سال^۲ ۲۰۱۵، پرجمعیت‌ترین و پرتراکم‌ترین منطقه روسیه - شهر مسکو^۳ با جمعیت ۱۲۱۸۴۰۱۵ نفر و دیگر مناطق

^۱. Якутия

^۲. Плотность населения России по регионам 2015
http://www.statdata.ru/nasel_regions, 12.03.2015,

^۳. город Москва

پرجمعیت - شهرهای فدرالی سنت پترزبورگ^۱ با ۳۷۱۴۸۸ نفر و سواستوپول^۲ با ۴۶۳۹۶ نفر می‌باشند. کم‌جمعیت‌ترین مناطق روسیه (تراکم جمعیت) نیز - منطقه خودمختار چوکوتکا^۳ با ۰,۰۷ نفر در کیلومتر مربع (۵۰۷۵۹ نفر در مساحت ۷۲۱۴۸۱ کیلومتر مربع)، منطقه خودمختار ننتسکی^۴ با ۰,۲۵ نفر در هر کیلومتر مربع (۴۳۳۹۲ نفر در مساحت ۱۷۶۸۱۰ کیلومتر مربع) و جمهوری یاکوتیا^۵ با ۰,۳۱ نفر در کیلومتر مربع (با ۹۶۶۷۱۲ نفر در مساحتی به وسعت ۳۰۸۳۵۲۳ کیلومتر مربع) می‌باشد (www.statdata.ru/nasel_regions, 2015).

د) بیکرانگی سرزمینی روسیه

روسیه از آغاز ظهور خود همواره وسیع بوده است و برای گسترش بیشتر خود نیز دست کم در نواحی شرقی با زمینه سهل و فراخی مواجه بوده است (طاهایی گیلان، ۱۳۷۳: ۹۳). هم‌اکنون نیز کشور روسیه با مساحتی بیش از ۱۷ میلیون کیلومتر مربع بزرگترین کشور جهان است؛ اگرچه این ویژگی شرایط مناسبی را به لحاظ برخورداری از قلمرو سرزمینی و منابع طبیعی آن در خدمت توسعه و نوسازی (بوژه به لحاظ اقتصادی) برای روسیه فراهم آورده است، اما نکته حائز اهمیت در این باره، توسعه ناموزون در تمامی نقاط این سرزمین است. به طوری که مناطق دور از مرکز در سطوح نازلتری از توسعه قرار دارند. علاوه بر این به عقیده بسیاری از نویسندگان روسی یکنواخت بودن زمین و نامحدود بودن فضا در همه مواقع و با وضعی مخصوص، روحیه و خصایص و طرز تفکر و حتی عقاید مذهبی مردم روسیه را تحت تأثیر و نفوذ قرار داده است.

شانی‌نوف، لایتناهی بودن فضا را مرجع و مولد تزلزل روحی و تخیل و درماندگی و رخوت که از خصائص روحی فرد روسی، فردی که شدت غضب او مانند کولاک برف و محبت و مهربانی او نامفهوم و مانند شب مهتابی رویانگیز است، می‌داند (شانی‌نوف، ۱۳۵۷: ۴). بردیایف^۶ در اثر خود «سرنوشت روسیه»^۷ می‌نویسد، «وسعت بیکران دولت ما بار سنگینی بر

^۱ . Санкт-Петербург

^۲ . Севастополь

^۳ . Чукотский автономный округ

^۴ . Ненецкий автономный округ

^۵ . Республика Саха (Якутия)

^۶ . Н. А. Бердяев

^۷ . Судьба России

روح مردم روسیه می‌نهد. روح روسی با این وسعت و پهناوری کبود شده و مرزی در پیش روی خود نمی‌بیند، اما این بی‌انتهایی وی را آزاد نکرده، بلکه او را به اسارت درآورده است...». لیکن، به باور ایلین^۱ به‌خصوص به دلیل آب و هوای خشن و وسعت بی‌پایان، شخصیت مردمان روس صفاتی از قبیل حرارت، تفکر، عدم تعادل و عشق به آزادی را کسب نموده است (Соловьева, 2012: 39).

ه) دریا‌های بسته

همچنین روسیه در میان دریا‌های بسته احاطه شده است و از طرفی سواحل روسیه به‌طریقی است که انسان پیوسته خود را در فضای لایتناهی محدود می‌بیند. به همین دلیل است که رسیدن به دریای آزاد در طول تاریخ پیوسته خاطر ملت روسیه را به خود مشغول داشته و آن را آرزویی دانسته است (شانی‌نوف، ۱۳۵۷: ۴). دورافتادگی از دسترسی به دریا‌های گرم برای یک دوره تاریخی طولانی، بر توسعه تجارت، بازار، آهنگ رشد شهرها، تماس با کشورهای توسعه‌یافته اثر سوء گذاشته است. بنابراین، روسیه ناگزیر بود تا قرن‌های متمادی را به منظور دسترسی به مسیرهای تجاری دریایی در جنگ سپری نماید، که این مورد نیز به نوبه خود، افزایش نقش دولت و ارتش در جامعه را تقویت می‌کرد (Фомина, 2003). به دلایل فوق‌الذکر و شرایط جغرافیایی روسیه، تأثیر عمده‌ای بر شکل‌گیری اقتصاد، فرهنگ، سیاست و حتی روحیات اتباع روس نهاده است.

۲. ویژگی‌های تاریخی دولت روسیه

بردیایف^۲ ویژگی اصلی زندگی سیاسی روسیه را در تاریخ مستمر آن می‌داند. مسیر تاریخی روسیه از مرحله خاصی از توسعه فرهنگی و دولتی عبور کرده و در این میان هر مرحله تاریخی بعدی، مرحله قبلی را با انقلاب تکذیب و انکار می‌کرد. مرحله جدید به‌رغم کاستی‌های فراوان، نه‌تنها هرگونه اشکال سازماندهی دولتی و اجتماعی از قبل موجود را مردود می‌شمرد، بلکه هنجارها و ارزش‌های قدیمی را هم رد می‌کرد. با این حال، گاهی حتی این شکاف‌های فاحش با گذشته به نمایش گذاشته نمی‌شدند، آنها همگرایی برخی از

^۱ . И. А. Ильин

^۲ . Н. А. Бердяев

ویژگی‌های اساسی دوره‌های قبلی را فراهم می‌کردند و بدین صورت تنوع با تداوم و استمرار توأم می‌شد (Соловьёва, 2012: 39). در واقع، هر مرحله ضمن قبول نکرده بسیاری از ویژگی‌ها و سیاست‌های حاکم در دوره قبل، برخی از اصول و مبانی را در درازمدت حفظ کرده و حضور آنها را در عرصه سیاسی جامعه تداوم بخشیده است. ویژگی‌های حاکم بر فرهنگ سیاسی هر جامعه‌ای از جمله مواردی است که در درازمدت نهادینه شده و به سبب ریشه‌ای که در تاریخ و فرهنگ هر جامعه دارد، در دوره‌های متمادی امکان استمرار آنها قابل تصور است.

به استناد منابع روسی که پیش از این ذکر گردید، روسیه در دوران روس کی‌یفی، نوعی از توسعه غربی را تجربه کرده است، اما پس از این همواره در توسعه تاریخی خود با گونه‌های کاملاً متفاوتی از الگوهای توسعه و نوسازی غربی مواجه شده است. سرزمین روسیه پس از افول دولت روس کی‌یفی و در دوران سیطره تاتارهای مغول با الگوهای فرهنگ توسعه شرقی خو گرفت در دوران روس مسکوی، فرهنگی اقتدارگرایانه و حکومت خودکامه را به منصفه ظهور رسانید که در عصر امپراطوری هرچه بیشتر تقویت شد. در دوران کمونیستی شوروی نیز با نظام سیاسی بسته، محدود و کنترل‌شده‌ای دست به گریبان گردید، که ارائه‌دهنده الگوهای توسعه و نوسازی توتالیتر بود. همچنین در دوره پسا کمونیستی، دوران گذار حاکمیت یلتسین را پشت سر گذاشت و هم‌اکنون دوران اقتدارگرایانه حاکمیت پوتین را سپری می‌کند.

الف) تلاقی تمدن‌های شرقی و غربی

از دیگر ویژگی‌های روسیه در این است که هم به لحاظ جغرافیایی و هم تاریخی در دو بخش از جهان واقع شده است. در حقیقت این کشور در محل تقاطع و نقطه تماس و حتی برخورد الگوهای غربی و شرقی توسعه و در محل اتصال تمدن‌ها و فرهنگ‌های مختلف قرار گرفته است (Краснов, 2012: 5). روسیه از لحاظ تاریخی، توسط حاکم مستبد یگانه‌ای، متحد و اداره شده است که از پشتیبانی نیروهای نظامی و امنیتی عظیم و بوروکراسی وسیع دولتی برخوردار بود. قدرت متمرکز و تقریباً نامحدود نیز به واسطه نهادهای ایدئولوژیک همچون کلیسای ارتدکس و حزب کمونیست که خصوصیات خدگونه به حاکم اعطا کرده‌اند، مشروعیت یافته است (بلینگتون، ۱۳۸۵: ۱۹-۲۰).

ب) مسیحیت ارتدوکس و ارتباط با تمدن بیزانسی

برای توسعه تمدن، باورهای مردم از اهمیت زیادی برخوردار هستند. پذیرش مسیحیت در سال ۹۸۸ میلادی روس باستان را به جهان مسیحیت وارد کرد و در همان زمان آن را به تمدن مسیحی معرفی نمود. به این ترتیب، سرزمین روسیه فرصت آشنایی و درک ارزش‌های دینی و اخلاقی و همچنین علوم طبیعی را از تمدن غرب دریافت کرد. با این حال، مسیحیت به سرزمین روسیه از طریق بیزانس وارد شد که وارث تمدن یونانی بود در حالی که در غرب، مسیحیت از طریق رم گسترش یافته بود. در نسخه‌های شرقی و غربی مسیحیت تفاوت‌هایی منعکس شده‌اند که هم مختص دو تمدن باستانی (یونان و روم) می‌باشند و هم به مختصات توسعه اجتماعی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی غرب و بیزانس مربوط می‌شوند. این اختلاف‌ها پس از جدایی کلیساهای کاتولیک روم و ارتدوکس در سال ۱۰۵۴ میلادی شدت یافت. در نتیجه، سرزمین روس‌ها و به دنبال آن روسیه جانشین مذهبی امپراطوری بیزانس گردید و برای قرن‌ها از اروپای غربی و «ارتباط با لاتین‌ها» کناره گرفت. عامل فرقه‌ای و مذهبی بر کلیسای ارتدوکس روسی به عنوان یک نهاد اجتماعی، بر سنت سیاسی روسیه و بر فراگیری و دست‌یابی روسیه به دستاوردهای فرهنگ باستانی و بیزانس تأثیر زیادی داشت. کلیسای کاتولیک روم به عنوان یک سازمان متمرکز و غیردولتی تشکیل شد و در حکم یک نیروی سیاسی مستقل بود، اما کلیسای ارتدوکس روسیه در درجه اول به تربیت معنوی مردم می‌پرداخت و سعی در حفظ وحدت دولتی داشت، ضمناً در حکم رقیب قابل توجهی برای حاکمیت سکولار به شمار نمی‌آمد. در بیزانس نیروی وحدت‌بخش زمینی و آسمانی، چگونگی قدرت امپراتور بود، که در رأس قدرت سکولار و معنوی (مذهبی) قرار داشت و کلیسا نیز بخشی از یک سازمان دولتی بود. به گفته محققان روسی در روسیه این میراث بیزانسی به این ایده تبدیل شده است که قدرت پادشاه ارتدوکس «راستین» ضامن رستگاری جمعی پس از مرگ است (Фомина, 2003). بنابراین پذیرش آیین کلیسای ارتدوکس سبب جدایی روسیه از اروپای غربی گردید و به انزوای روسیه انجامید. این جدایی با پذیرفتن الفبای سیریلیک^۱ توسط روسیه تقویت شد. شکل گرفتن مذهب واحد، زبان و آداب متمایز و تحکیم تمرکز سیاسی به وجود آمدن ایده یک دولت روسی متفاوت و نوعی حس هویت ملی را در

^۱. Cyrillic

پی داشت (کولایی، ۱۳۸۵: ۴). کراسنوف^۱ در مقاله خود از اجرای الگوی غربی و شرقی توسعه در روسیه یاد می‌کند. وی دوران روس کی‌یفی را برخوردار از تمام پیش‌نیازهای لازم برای توسعه بر اساس الگوی غربی می‌داند و وجود کلیسای مستقل، ماهیت زمسکی (شورایی) دولت و تولید آزاد را شاهدهی بر این مدعا می‌آورد. در این رابطه سه گام اصلی را برای پیروزی اقتدارگرایی در تاریخ روسیه معرفی کرده است. به عنوان گام نخست از پذیرش مسیحیت ارتدکس یاد می‌کند و آن را گامی در راستای اجرای الگوی شرقی برمی‌شمارد؛ چرا که به عقیده وی مسیحیت ارتدکس، دینی است که در یک دولت استبدادی یعنی بیزانس شکل گرفته بود، سرزمینی که دارای سنت صدساله خدمت به دولت بود و از نظر مسائل اخلاقی بر ارزش‌های جمع‌گرایانه تمرکز داشت. گام دوم، حمله تاتارها و مغول‌هاست که ویران‌کننده پایه اقتصادی الگوی غربی و از بین برنده اساس اجتماعی توسعه دموکراتیک یعنی تولید آزاد و پایه‌گذار فرهنگ سیاسی استبدادی بود. سومین گام- پیروزی الگوی مسکو برای مرکزیت سرزمین روسیه (تلاش شاهزاده‌نشین مسکو برای اتحاد سرزمین‌های روسی به مرکزیت مسکو) است. کراسنوف تقویت مسکو در اتحاد سرزمین‌های روسی را منجر به استقرار نوع خاصی از سیستم سیاسی یعنی نظام خودکامانه می‌داند. نوع اقتدارطلبانه‌ای که بارزترین نمونه‌های آن در دوران ایوان مخوف، نیکلای اول و استالین تحقق یافت (Краснов, 2012: 5). بنابراین، اولین گرایش‌های ذهنی- فکری در تفکر ملی روسیه، زمانی شکل گرفتند که ساختارهای ابتدایی حکومتی شاهزاده نشین‌های روس ارتباط گسترده‌ای را با بیزانس برقرار کردند و امپراطوری بیزانس نمونه قابل تقلیدی برای نخبگان روس و اولین شرق جهانی در تفکر روسی شد و روس‌ها پس از آن به تثبیت هویت ملی خود در مقابل بیزانس و کلیسای ارتدوکس آن پرداختند (کرمی، ۱۳۸۴: ۲۴۷).

در مباحث قبلی، ویژگی‌های جغرافیایی و مؤلفه‌های تاریخی اثرگذار بر روند توسعه و نوسازی روسیه که ماهیت آن را از الگوهای پیاده شده در کشورهای اروپایی متمایز می‌کند، بیان شد. در ادامه ضمن بیان پیامدهای ویژگی‌های مذکور بر ذهنیت و هویت روسی و همچنین بر فرهنگ سیاسی روسیه، مشخصات و ویژگی‌های ماهیت الگوی توسعه و نوسازی روسیه نیز به تشریح بیان می‌شود. لازم به ذکر است که ذهنیت و هویت روسی و همچنین

^۱. Краснов

فرهنگ سیاسی روسیه بر چگونگی شکل‌گیری الگوی توسعه و تمدن روسی تأثیرگذار می‌باشند و از این رو، واکاوی این مفاهیم در این مطالعه ضروری تلقی شد.

ج) ذهنیت و هویت روسی

تاریخ روسیه تا حد زیادی بر شکل‌گیری ذهنیت روسی با تمام ویژگی‌های آن تأثیر گذاشته است. به عبارت دیگر، شخصیت روسی، مانند هر شخصیت دیگری به طور عمده با زمان و مکان شکل گرفته است. تاریخ و شرایط جغرافیایی اثر ماندگار بر ذهنیت روسی به جا گذاشته است. تهدید نظامی دائمی طی قرن‌ها موجب وطن‌پرستی خاص روسی و تمایل آنها نسبت به دولت مرکزی قوی گردیده و شرایط آب و هوایی سخت و بی‌امان ضرورت زندگی و کار جمعی را ایجاد کرده است. وسعت بیکران این سرزمین نیز که خاص روسیه است در پیدایش تمایل ذهنی روس‌ها به دولتی مقتدر بی‌تأثیر نبوده است (Бадмаева, Тимофеева, 2010: 68-69).

بعضی از نویسندگان در شناسایی «خصلت ملی»^۱ صفاتی از قبیل خشوع^۲، احساس نیاز وابستگی به چیزی^۳ در رابطه با وابستگی به قدرت، اقتدار^۴، ذهنیت بنده‌وار (روح بردگی روسیه^۵)، صبوری (صبر و شکیبایی^۶) - که بدون شک از ویژگی‌های قومی و به معنایی اساس و پایه شخصیت روس‌هاست) را به عنوان ویژگی‌های روسی (روسیه‌ای) تعیین کرده‌اند (Волкоконова, 2008: 48). همچنین، روسیه از نظر فرهنگی و تمدنی متعلق به تمدن اسلاو و مذهب ارتدوکس است و بیشتر، هویت اوراسیایی و شرقی دارد و با فرهنگ، هویت و مسیحیت غرب کاتولیک و پروتستانی سنخیت کمتری دارد (کرمی، صارمی فرد، بلوکی، ۱۳۹۳: ۱۶۵) هرچند که پس از اجرای اصلاحات نوسازی توسط پترکبیر در قرن ۱۷ میلادی در دو قرن بعدی روند فرهنگی اجتماعی در روسیه جنبه دوگانه‌ای پیدا کرد. چرا که در این زمینه تنها بخشی از جامعه نتایج اقدامات پتر را احساس کرده بود. نخبگان غرب‌گرا ارزش‌ها و جهت‌گیری‌های اروپای غربی را کسب نمودند؛ اما بسیاری از مردم مثل

^۱. Национального Характера

^۲. Сервильность

^۳. A need of Dependence

^۴. Relation to Authority

^۵. Slave Soul of Russia

^۶. Терпение

سابق به زندگی در محیط فرهنگی سنتی ادامه دادند (Ланцов, 2010). بنابراین در جامعه روسیه شکافی بین اسلاوگرایان، کسانی که سنت‌های قدیمی، انزواطلبی و زندگی جمعی خود را حفظ کرده بودند و غرب‌گرایان - طرفداران مالکیت خصوصی، رقابت و کارفرمایی - ایجاد شد، شکافی که امروزه هم محسوس است (Кудров, 2007: 42). بر مبنای یک نظرسنجی که آندره‌یف^۱ در مقاله خود به داده‌های آن استناد کرده، همچنان دو الگو از هویت روسی وجود دارد؛ یکی از آنها بر این باور است که روسیه بخشی از اروپا است و در آینده هم چنین خواهد بود، همانگونه که در گذشته بوده است و می‌تواند با این منطقه ارتباط تنگاتنگی داشته باشد و دیگری عقیده دارد روسیه کاملاً یک کشور اروپایی نیست، بلکه تمدنی خاص و اوراسیایی است و در آینده مرکز ثقل سیاست روسیه به جانب شرق تغییر خواهد کرد. این نگرش‌ها از نظر محبوبیت قابل قیاس هستند، اگرچه چند سال پیش، اولین نوع نگاه روس‌ها، یعنی تمایل به غرب، حدود پنج الی شش درصد بیشتر از دومی بود، اکنون هر دو دیدگاه تقریباً برابر می‌باشند. مهم‌ترین عامل در تعیین انتخاب یک الگوی خاص از هویت، سن است. مثلاً پاسخ دهندگان زیر ۳۵ سال روسیه را به عنوان بخشی از اروپا در نظر می‌گیرند و اکثراً نظر مثبتی در خصوص پیوستن به اتحادیه اروپا ابراز کرده‌اند، اما در گروه‌های سنی بالاتر این نسبت معکوس شده است (Андреев, 2010: 214). در مجموع می‌توان گفت، فضای جغرافیایی اوراسیا، ارتباط با امپراطوری بیزانس (رم دوم)، ایدئولوژی مسیحیت، تجربه‌های سیاسی مرتبط با بیزانس، کنستانتینوپولیس^۲ (استانبول) و هجوم تاتارها و حاکمیت دویست و پنجاه ساله اردوی زرین مهم‌ترین مؤلفه‌های تشکیل دهنده هویت ملی روسیه قلمداد شده‌اند (کرمی، ۱۳۸۴: ۲۴۶).

د) فرهنگ سیاسی دولت‌گرا و اقتدارگرا

فرهنگ سیاسی روسیه، یکی از مهم‌ترین مقوله‌هایی است که تحت تأثیر ویژگی‌های تاریخی و جغرافیایی روسیه تکوین یافته و از جوانب و خصوصیات خاصی برخوردار گشته و در نتیجه، بر الگوی توسعه و نوسازی روسیه تأثیرگذار بوده است.

^۱. Андреев

^۲. Konstantinopolis

یکی از ویژگی‌های عمده فرهنگ سیاسی که فیلسوفان روسی به ویژه ایلین^۱ و بردیایف^۲ به آن اشاره کرده‌اند، سبک خاصی از روابط بین دولت و جامعه و به خصوص موضع غالب دولت در ارتباط با جامعه است. می‌توان گفت که اقتدارگرایی یک اصل در زندگی اجتماعی روسیه است. بردیایف علت این پدیده را در فرهنگ سیاسی روسیه در عدم پیوند طبیعت زنانه^۳ روس‌ها و شروع «مردانه»^۴ دولت می‌داند. در این وضعیت، دولت به عنوان یک موجود خارجی، شکل‌دهنده و واردکننده نیروی مردمی غیر قابل کنترل در یک محدوده خاص درک می‌شود. ماریا سالایووا^۵ بر این باور است که به لحاظ روانکاوی، این ویژگی با توجه به این واقعیت است که حاکمیت دولتی روسیه به دلیل کلیشه‌های عاطفی متداول تاریخی، تجسم‌گر شروع مردانه است که بر زنانگی آگاهی توده مردم انباشته می‌شود. این ویژگی فرهنگ سیاسی روسیه، یعنی اقتدارگرایی^۶، بعدها در آثار بسیاری از نویسندگان معاصر منعکس شده است. اقتدارگرایی و تورم دولت خصوصا به طور چشمگیر در زمان بحران‌های سیاسی و اجتماعی ظاهر می‌گردد، آنگاه که دولت از انجام وظایف خود عاجز و ناتوان می‌شود (Соловьева, 2012: 39). لاپشینا^۷ فرهنگ سیاسی روسیه امروز را به نوع تلفیقی و آمیخته‌ای که ارزش‌های سنتی (خودکامه یا اقتدارگرا) و دموکراتیک را با هم در خود توأم کرده است، مربوط می‌داند. برخی از محققان وضعیت سیاسی- فرهنگی را در روسیه کنونی، به عنوان «مناقشه شکل و ظاهری دموکراتیک با درون‌مایه و محتوای خودکامه (اقتدارگرا)» بررسی می‌کنند. همزیستی آنها به استقرار و تثبیت «دموکراسی هدایت‌شده»^۸ در بستر روسیه به عنوان نوعی «نظام سیاسی تکامل‌یافته»^۹ منجر می‌شود که تلفیق‌کننده عناصر خودکامه و دموکراتیک است. تا حدود زیادی دورنمای درونی توسعه فرهنگ سیاسی روسیه به ارتباط آنها بستگی دارد. وضعیت عینی در روسیه (ساختار سیستم سیاسی، فضای اقتصادی- اجتماعی و خصوصیات ملی) بیش از همه کشور را به سوی خودکامگی سوق

^۱ И. А. Ильин

^۲ Бердяев Н.А

^۳ Женственной

^۴ Мужского

^۵ Соловьева

^۶ Этатизм- Statism

^۷ Лапшина

^۸ Управляемой Демократии

^۹ Совершенной Политической Системы

می‌دهد. ارزش‌های غربی اغلب در سطح تئوریک و تبلیغاتی عمل می‌کنند و در روند واقعی، هنجارهای سنتی (اقتدارگرا) اولویت دارند (Лапшина, 2004: 270).

طا‌هایی گیلان نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «منابع تاریخی فرهنگ سیاسی روسیه و تداوم آن»، هفت عامل دهقان روسی و اشراف روسی، هجوم مغولان، میراث تمدن بیزانس، عنصر حقارت، روشنفکران روس و سرانجام شرایط جغرافیایی - به عنوان محیط طبیعی شکل‌گیری فرهنگ را در تاریخ روسیه شناسایی کرده که در ادغام با یکدیگر و طی مدتی در حدود هزارسال فرهنگ سیاسی روس را به همراه انگاره عمومی دولت روسی شکل داده‌اند. وی سه عامل اول را با خاستگاه‌های آسیایی و چهار مورد بعدی را اروپایی تلقی کرده است (طا‌هایی گیلان، ۱۳۷۳: ۸۲). نویسنده در شرح و بسط این عوامل در رابطه با تأثیر دهقان روسی بر فرهنگ سیاسی روسیه اینچنین آورده است که روشنفکران روس در قرن نوزدهم به رغم دوگانگی اساسی‌شان (غربگرایی و سنت‌گرایی) در این نکته متفق بودند که «دهقان روسی به مثابه یک عنصر مقدس در سازماندهی ملی‌گرایی روس است». این دهقان در وجود خود، حامل برخی مفاهیم اساسی فرهنگ سیاسی روس از قبیل رسالت‌مآبی تزار، سنت بیزانسی پدرانگاری تزار، تزار به مثابه تجلی سیاسی دیانت و هویت جمعی فرد روسی، محافظه‌کاری، احساس آسیب‌پذیری و ویژگی تناقض است (همان: ۸۴).

الگوی توسعه و نوسازی روسیه

با بررسی تاریخ روسیه و به ویژه در سه سده اخیر می‌توان مساله توسعه را یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های دولت روسی از زمان پتر کبیر در اواخر سده ۱۷ و اوایل سده ۱۸ دانست و مهم‌ترین خصوصیات توسعه و نوسازی را در این کشور به شرح زیر بیان نمود:

الف) اقتدارگرایی تاریخی دولت و خودکامگی در روسیه

به عنوان مشخص‌ترین ویژگی حاکم بر الگوی توسعه روسی، می‌توان از نقش پررنگ دولت خودکامه و اقتدارگرا نام برد که تقریباً در بسیاری از منابع روسی به آن اشاره شده است. در این میان بسیاری از اندیشمندان نیز در وا‌کاوی چرایی بروز این اقتدارگرایی از تأثیرگذاری ویژگی‌های خاص جغرافیایی و تاریخی روسیه یاد کرده‌اند که روند توسعه و نوسازی آن را نیز تحت تأثیر قرار داده است.

ژان پل اسکوت^۱ ریشه‌های خودکامگی دولت روسیه را در سه عامل میراث بیزانسی، میراث مغولی و سلطنت موروثی می‌داند. به باور وی دولت روسیه در زمینه معنوی از بیزانس الهام گرفته و در زمینه اداری ادامه‌دهنده رژیم مغول‌ها بود. «مغول‌ها طی دو قرن، قدرت خودکامه و حق فتح سرزمین‌های جدید را بر مسکویی‌ها تحمیل کردند. شاید سنت استبدادی و اطاعت از حکام که روابط بین دولت و ملت روس را تعیین می‌کند از همین دوران نشأت گرفته باشد.» از طرفی تزارهای مسکو خود را مالک قلمرو خود می‌دانستند. تزار حق داشت زمین‌های خود را به هر کس که مایل باشد واگذار و آنها را دوباره متصرف شود. ژان بدن^۲ در قرن شانزدهم میلادی چنین تصور می‌کرد که رژیم مسکو و امپراطوری عثمانی شباهت زیادی به یکدیگر دارند زیرا هر دو، نوعی سلطنت اربابی بودند که صاحب جان و مال رعیت خود می‌باشند، یعنی دولت‌ها در حکم پدران خانواده‌های رعایا بودند (اسکوت، ۱۳۹۱: ۴۱-۴۵). در عین حال، مورخان روسی وجود جنبه استبدادی و خودکامانه دولت‌های روسیه را به سبب سرزمینی عظیم و بیکران یک ضرورت تلقی می‌کنند (بردیایف، ۱۳۸۴: ۲۶) و وجود امپراطوری هم می‌توانست متکی بر تمرکز شدید و کنترل استبدادی^۳ بر جامعه از جانب حکومت به منظور حفظ «بدنه امپراطوری»^۴ باشد (Волкогоронова, 2008: 46).

قدرت‌گرایی^۵ به مثابه ماهیت و ذات نظام دولتی، تداوم انواع پی در پی قدرت را در روسیه تأمین کرده است: استبداد و خودکامگی (تا ۱۹۱۷)، حاکمیت ایدئولوژی (۱۹۱۷-۱۹۹۱) و حاکمیت مردم بعد از (۱۹۹۱). شاخص اصلی متمایزکننده تغییرات و دگرگونی‌های فوق‌الذکر چهره‌های اصلی دولت مرکزی می‌باشند؛ پادشاه (امپراطور)، دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و پس از آن رئیس جمهور منتخب مردم (در سال‌های پایانی اتحاد جماهیر شوروی و فدراسیون روسیه) که با برخورداری از برخی شرایط مختلف از قبیل خویشاوندی و ویژگی شخصی به عنوان یک عضو ارشد مدیریت حزبی که از حمایت اکثریت برخوردار است؛ به عنوان عضوی از اطرافیان رئیس جمهور سابق و یا رهبر

^۱. Jean-Paul Scot

^۲. Jean Bodin

^۳. Авторитарный Контроль

^۴. Имперское Тело

^۵. Державность

نیروی سیاسی خودکامه و همچنین از طریق انتخابات دموکراتیک به چنین مواضع و پست‌هایی دست یافتند (Mорозов, 2011: 180).

ب) الگوی تجهیزتی توسعه و نوسازی

نظریه جبر آب و هوایی و جغرافیایی به صورت امروزی و نظام‌مند در آثار فاناتوف^۱ بازنویسی شده است که در آنها مفهوم اصلی مسیر تاریخی روسیه در کل و توسعه سیاسی به طور خاص ترسیم می‌شود. نویسنده با تجزیه و تحلیل شرایطی که به ناچار طی قرن‌های متمادی در روسیه روی داده‌اند به این نتیجه می‌رسد که آنها در روسیه به شکل‌گیری نوع تجهیزتی^۲ خاصی از توسعه منجر شده است. همچنین دقیق‌ترین شکل از چنین درکی از توسعه سیاسی در روسیه در اثر گومیلیف^۳ بیان شده است (Соловьёва, 2012: 40). این مسئله، توسط تعداد دیگری از تاریخ‌نگاران روسی، همچون آلكسیف^۴ و کامینین^۵ مورد تأکید قرار گرفته است. آنها در آثار خود اساس تمدن‌سازی روسیه را از نوع توسعه تجهیزتی برشمرده‌اند (Mорозов, 2011: 176). بنابراین با توجه به این مفهوم (تجهیزی)، ویژگی این نوع از توسعه آن است که دستیابی به اهداف ضروری بر استفاده و به کارگیری وسایل غیرعادی متمرکز می‌شود. (در روسیه) توسعه تجهیزتی یا بسیجی در پی شرایط سخت آب و هوایی و تهدید دائمی از سوی دشمنان خارجی شکل گرفته است به طوری که بر اثر آن جامعه روسیه مجبور بود به طور مداوم تمام نیروی خود را در مبارزه برای بقا جمع کرده و منافع خصوصی را تحت فرمان و تابع منافع دولتی در بیاورد و همچنین آزادی شخصی اعضای خود را محدود نماید؛ لذا شکل‌گیری سازوکارهای تحمیل و اجبار غیر اقتصادی و هنجار رفتار سیاسی متناسب با آن را در پی داشت (Соловьёва, 2012: 40). ضمن آنکه با شروع قرن شانزدهم، تحت تأثیر انگیزه‌های قوی دوره فترت^۶ (اغتشاش) همزمان با سال‌های ۱۶۱۰-۱۶۱۲ میلادی و فراتر از

^۱. Фонотов

^۲. Мобилизационного Типа

^۳. Гумилев

^۴. С.Е. Алексеев

^۵. В.Д. Камынин

^۶. در دوره آشفتگی و پراگتاشاش سال‌های ۱۶۱۰-۱۶۱۲ میلادی لهستانی‌ها حکومت وابسته‌ای را در کرملین برای اداره روسیه انتخاب کرده بودند که به صورت بی‌پهلو سعی داشت نظم و مقررات لهستانی را در روسیه پیاده کند (Кудров, 2007: 35).

آن، اصلاحات پترکبیر، سیاست خارجی فعال کاترین دوم، قیام دکابریست‌ها^۱، جنگ‌های سال ۱۸۱۲، ۱۸۵۳-۱۸۵۶، ۱۸۷۷-۱۸۷۹ و به خصوص وقایع قرن بیستم، حکومت‌ها در فواصل معین ضمن کاهش سطح مصرف بخش عمده‌ای از جمعیت، حجم عظیمی از محصولات را به منظور تقویت کیفی و تکامل فنی و در وهله نخست جهت تقویت مجتمع صنایع نظامی از دست می‌دادند در این بین، فاناتوف یکی از اجزاء و عناصر الگوی پیشرفت و توسعه (تجهیزی) روسیه را قدرت دولتی^۲ معرفی می‌کند که گزینه روسی آن با مفاهیم آشنایی همچون اتاتیسم^۳ به معنای دولت‌گرایی یا اقتدارگرایی^۴، سلسله‌مراتب در ساخت و ساز عمود قدرت و تقدس ارگان‌های مرکزی مدیریت مشخص می‌شود. در این رابطه، نکته‌ای که حائز اهمیت است، حاکم بودن روح پدرسالاری دولت روسی و ایفای نقش حمایتگری، کنترل و مدیریت آن بر کلیه فعالیت‌های حیاتی در تمام دوره‌های تاریخی روسیه می‌باشد (Mорозов, 2011: 177-180).

ج) توسعه و نوسازی تحمیلی - «از بالا»

تمایل روسیه برای حفظ استقلال خود و تحکیم و تقویت دولت، مدت‌های مدیدی این کشور را به انطباق با توسعه سریع و شتابان غرب واداشت. در واقع، نیاز به اصلاحات در پایان قرن ۱۷ میلادی یک ضرورت خودجوش و درونی برای روسیه نبود، بلکه این فرآیند تحت تأثیر وسعت نفوذ نیروهای اروپایی که مدت‌ها پیش در مسیر نوسازی قرار گرفته بود در این کشور شکل گرفت. بنابراین، روسیه طی چندین قرن در تماس با فرآیندهای نوسازی جهانی قرار گرفت و مردم آن ناگزیر به حضور و مشارکت در آنها گردیدند. به همین دلیل نوسازی در روسیه در رابطه با ابتکار عمل طبقه سیاسی، صرفاً «از بالا» شروع شد از این رو، تنها بخشی از این طبقه در روسیه با غرب قابل تطبیق است؛ این طبقه در کل نه به توسعه ابتکار عمل «از پایین» تمایل داشت و نه به دگرگونی و تحول بنیادی در روابط اجتماعی. به عقیده کاولین^۵ نیز، زندگی روسیه به طور سنتی به عنوان «حرکت از بالا به پایین» در جریان بود و توده‌های

^۱. Декабристов

^۲. Державная Власть

^۳. Этатизм

^۴. (فر. Etat – Государство)

^۵. Кавелин

مردمی، مطالبات و قوانین ابلاغ شده از بالا را منفعلانه درک می‌کردند. دولت و نهادهای دولتی با نفوذ قاطع در طرح‌ها و ابتکار عمل عمومی، تسلط بلامنازعی داشتند (Волкогорова, 2008: 46-47). هرچند تعدادی از سیاستمداران و پژوهشگران بر این باور هستند که اساساً روسیه به یک حکومت خودکامه نیاز دارد به «دستی آهنی» که بتواند نظم و مقررات را برقرار کرده و نوسازی گسترده‌ای ارائه دهد (Коваленко, 2011: 248).

یوری کراسنوف^۱ در مقاله‌ای تحت عنوان «مسیر دشوار نوسازی نظام دولتی روسیه^۲» سه عامل موقعیت ژئوپلیتیک روسیه، ساز و کار تجهیز عملکرد دولت و طبیعت دوگانه مردم روسیه و فرهنگ سیاسی آن را در سرنوشت تاریخی روسیه مؤثر می‌داند. موقعیت ژئوپلیتیک روسیه از آنجایی حائز اهمیت است که در میانه شرق و غرب واقع شده است؛ لذا تأثیر تمدن‌های متفاوت بر سرنوشت تاریخی روسیه دور از انتظار نبود؛ از طرفی عامل جغرافیایی نیز از چند منظر بر شکل‌گیری نظام دولتی روسیه تأثیرگذار بود، اول - تأثیر کلی وضعیت ژئوپلیتیک بر سرنوشت اقوامی که در معرض حملات و تهاجم دائمی قرار داشتند و دوم، تعیین‌کننده بودن شرایط طبیعی بر ساختار اقتصاد و شیوه زندگی. از این منظر شرایط آب و هوایی سرزمین روسیه انگیزه چندانی را برای انتقال به اشکال مؤثر اقتصادی مهیا نکرده است. همچنین وجود منابع پایان‌ناپذیر به طور جدی بر توسعه این کشور تأثیرگذار بود. ضمن آنکه، کم‌جمعیتی سرزمین پهناور روسیه، عامل مؤثر دیگری بر سرنوشت تاریخی نظام دولتی روسیه و مسیر دشوار نوسازی آن می‌باشد (Краснов, 2012: 5).

بنابراین ویژگی‌های مهم توسعه اجتماعی روسیه از این قرار هستند:

- اول، نقش تعیین‌کننده دولت در تنظیم فرآیندهای اجتماعی؛ نقش هدایتگری و متمرکزکننده دولت در تمام حوزه‌های زندگی به عنوان مهم‌ترین نیروی تمدن.
- دوم، سطح بالایی از بقای سیستم دولتی اقتدارگرا و خودکامه؛ به عقیده کراسنوف، اولین نظام خودکامه اقتدارگرا در روسیه پس از تارومار کردن نهادهای مستقل اجتماعی توسط ایوان مخوف به وجود آمد. این وضعیت از سال ۱۵۶۴ تا ۱۷۰۰ میلادی وجود داشت. پس از اصلاحات گسترده پتر کبیر اقتدارگرایی و خودکامگی فرم‌های دیگری به دست آورد.

^۱. Юрий Краснов

^۲. Трудные Маршруты Модернизации Российской Государственности

به بیانی، یک حکومت پلیسی شکل گرفت که از قرن هجدهم تا ۱۹۱۷ وجود داشت. این ویژگی در دوره اتحاد جماهیر شوروی ضمن آنکه کاملاً ماهیت جدیدی پیدا کرد، اما حفظ شد. تحت شعارهای مارکسیسم در روسیه یک رژیم به شدت اقتدارگرا و خودکامه شکل گرفت.

- سوما، استفاده گسترده از خشونت برای حل و فصل هرگونه مشکل اجتماعی؛ جنگ‌های داخلی و شورش‌های دائمی گروه‌های مختلف اجتماعی موجب می‌شدند تا حکومت در رابطه با مردم سیاست سرکوبگرانه و وحشیانه‌ای را به کارگیرد (Ibid:12).

نتیجه‌گیری

درکل، نوسازی، مسیری طولانی است که در بستر زمان از یک جامعه کشاورزی به یک جامعه صنعتی از تشکلهای قبل از سرمایه‌داری به سرمایه‌داری کشیده می‌شود. در غرب، نوسازی سازمانی و اندام‌وار رخ داده است. سرمایه‌داری و جامعه صنعتی از اعماق زمین‌داری میهنی و جامعه کشاورزی توسعه یافتند؛ اما در شرق، نوسازی به گونه‌ای غیرسازمانی و با انتقال دستاوردهای تمدن غرب در سرزمین خودی روی داده و از این‌رو برای این ملل جنبه وارداتی داشته است. نوسازی در روسیه نیز جنبه‌ای غیر سازمانی و وارداتی داشت و در واقع نوسازی در این کشور همانند ملل شرقی با انتقال دستاوردهای تمدن غرب به داخل آن رخ داده است. مبتکر مدرنیزاسیون و نوسازی در روسیه پترکیبر بود. وی در اجرای اصلاحات اروپایی مجبور شد مقاومت سرسختانه جامعه را به شدت سرکوب نماید. به دنبال اصلاحات پتر، روسیه در ظاهر به صورت غربی درآمد، اما در حقیقت به استبداد شرقی بدل شد. در غرب، نوسازی به خودی خود و از پایین صورت گرفت. در حالی که در روسیه از بالا و به گونه‌ای اجباری و تحمیلی پیاده شد. منبع تمدن غربی- ابتکار شخصی آزاد و کارآفرینی خصوصی بود. در حالی که منبع مدرنیزاسیون روسیه- اراده فرمانروای مطلق بود که به تمایلات زیردستان خود احترام نمی‌گذارد و می‌تواند هر کسی را به هر طریقی به هر کاری وادارد.

بنابراین، مطالعه و بررسی توسعه تاریخی روسیه مبین این مطلب است که این سرزمین بنا به ویژگی‌های خاص جغرافیایی و تجربه تاریخی خود، درست از زمانی که گام‌های جدی و اساسی را برای نوسازی و اروپایی شدن بر می‌داشت. به گونه‌ای بنیادی از الگوهای اروپایی و

غربی دوری گزید و در واقع با سبک و سیاق حاکم بر جوامع شرقی در مسیر توسعه و نوسازی گام نهاد. در حقیقت شرایط جغرافیایی و حوادث تاریخی منجر به نوع خاصی از نوسازی در روسیه گردید، گونه‌ای که در آن روح اقتدارگرایی حاکمی مقتدر که هدایتگر جماعتی کثیر است، جریان دارد در واقع، وسعت سرزمین و مرزهای نامحدود، قرار داشتن در معرض هجوم‌های دائمی، شرایط سخت آب و هوایی و بسیاری دلایل دیگر ضرورت تسلط دولتی مقتدر را در این سرزمین فراهم آورده بود تا بتواند با بهره‌گیری از بسیج تمامی منابع و امکانات، جامعه روسی را به پیشبرد و توسعه وادارد. بنابراین، کاملاً مشخص است که الگوی توسعه و نوسازی در روسیه مسیر متفاوتی از توسعه و تمدن غربی را در پیش گرفته است و اساساً تمامی ویژگی‌های یادشده تاریخی و جغرافیایی روسیه نشان می‌دهد که روسیه نمی‌تواند به عنوان تمدن غربی توسعه یابد. همین ویژگی‌ها ماهیت نوسازی آن را از پیش تعیین کرده است.

منابع و مأخذ

- اسکوت، ژان-پل (۱۳۹۱)، *تاریخ روسیه از پتر کبیر تا امروز (پوتین)*، ترجمه سید حامد رضیئی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- اینگلهارت، رونالد (۱۳۹۰)، «نوسازی و پسانوسازی»، ترجمه علی مرتضویان، مجله / رغنون ویژه نوسازی، شماره ۱۳، تهران، سازمان چاپ و انتشارات.
- بردیایف، نیکلای (۱۳۸۳)، *ریشه‌های کمونیسم روسی و مفهوم آن*، ترجمه عنایت‌الله، رضا، تهران: نشر خورشید آفرین.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۴)، *دولت عقل*، تهران: کتاب سیامک.
- بلینگتون، جیمز (۱۳۸۵)، *روسیه در جستجوی هویت خویش*، ترجمه مهدی سنایی، تهران: ایراس.
- راش، مایکل (۱۳۹۳)، *جامعه و سیاست: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، سمت، چاپ دوازدهم.
- شانی‌نوف، بریان (۱۳۵۷) *تاریخ روسیه از آغاز تا انقلاب اکتبر*، ترجمه و اقتباس دکتر خانابا بیانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- شکوئی، حسین (۱۳۸۷)، *شناخت و فلسفه جغرافیا، بازنگری و ویرایش سیدمهدی موسی‌کاظمی*، تهران: دانشگاه پیام نور.
- فیاض، ابراهیم (۱۳۸۹)، *مهندسی فرهنگ عمومی، رهیافت‌های نظری*، جلد اول، زمان نو.
- طاهایی گیلان، سیدجواد (۱۳۷۳)، «منابع تاریخی فرهنگ سیاسی روسیه و تداوم آن»، فصلنامه راهبرد، شماره ۵، زمستان ۱۳۷۳.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۴)، «نقد و بررسی کتاب: سیاست خارجی روسیه: خودآگاهی و منافع ملی»، فصلنامه *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، پاییز ۱۳۸۴، شماره ۵۱.
- کرمی، جهانگیر، صارمی فرد، مریم و بلوکی، صالح (۱۳۹۳)، «تداوم نگاه تهدیدآمیز اتحادیه اروپا به روسیه»، فصلنامه *مطالعات اوراسیای مرکزی*، دوره ۷، بهار و تابستان.
- کولایی، الهه (۱۳۸۵)، *سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- مک‌دانیل، تیم (۱۳۸۹)، *خودکامگی، نوسازی و انقلاب در روسیه و ایران*، ترجمه پرویز دلیرپور، تهران: نشر سبزان.
- موثقی، احمد (۱۳۸۵)، *نوسازی و اصلاحات در ایران*، جلد ۱، تهران: قومس.

- نگارش، حسین(۱۳۷۴)، «جبرگرایی یا دترمینیسم جغرافیایی»، *مجله علوم انسانی*، شماره ۱، سال اول.

- Андреев А.Л. (2010), «Российский Менталитет и Проблема Модернизации», *Журнал Мониторинг Общественного Мнения: Экономические и Социальные Перемены*, №3(97) Май-Июнь.
- Бадмаева, С. В., Е. К. Тимофеева(2010), «Влияние «Российского Менталитета» на Стиль Российского Менеджмента», *Психологическая Наука и Образование*, № 5.
- Бердяев Н.А.(1990), *Истоки и Смысл Русского Коммунизма*, Репринтное Воспроизведение Издания УМСА-PRESS,-М, 224с.
- Волгогонова, Ольга (2008), *Российская Модернизация и Опасности Авторитаризма*, Институт Кеннана, Российская Модернизация: Размышляя о Самобытности, Под Редакцией Э.А. Паина и О.Д. Волгогоновой, «ТРИ КВАДРАТА», Москва.
- Ельчанинов, М. С. (2007) «Природная Среда и Модернизация России», *Социологические Исследования*, № 8.
- Коваленко, Л.Г. (2011). «Политическая Модернизация в Контексте Социальной Справедливости», *Журнал Теоретических и Прикладных Исследований, Известия*, 4-1(72).
- Краснов, Юрий(2012), «Трудные Маршруты Модернизации Российской Государственности», *Право и Управление. XXI Век*, №2 (23).
- Кудров В.М.(2007), *Национальная Экономика России- Учебник*, 2-е Изд., Испр и Доп., М., Дело.
- Лапшина Ю.О.(2004), «Специфика Политической Культуры Современной России», *Вестник Нижегородского Университета им. Н.И. Лобачевского*. Серия: Международные Отношения, Политология, Регионоведение, № 1.
- Ланцов С. А. (2010), «Россия перед Вызовами Модернизации: Исторические Уроки И Современные Проблемы», *Журнал ПОЛИТЭКС*, № 3, Доступна на:<http://www.politex.info/content/view/723/30/>, Дата Обращения: 2014/ 10/ 20.
- Морозов Н.М.(2011), «Мобилизационный Тип Развития Российской Цивилизации», *Вестник Томского Государственного Университета*, История, VII. Методология Исторического Познания, №2(14).

-Соловьева М. А.(2012), “Развитие Представлений о Феноменополитической Культуры”, *Новейшая История России, Modern history of Russia*, №1.

-Фомина А.С.(2003) *История Модернизации в России*, Учебник. Московский Международный Институт Эконометрики, Информатики, Финансов и Права. М.

-*Плотность населения России по регионам 2015.*, 12.03.2015, Доступна на: http://www.statdata.ru/nasel_regions, Дата Обращения:2015/ 10/ 6.